پارسیان هند در اشعار قصّهٔ سَنجان

محمدباقر زینالی[۱] - سید تقی کبیری[۲]

چکیده

از برجسته‌ترین موارد تاریخ زرتشتیان، مهاجرت بخش اعظمی از آنها به سوی کشور هندوستان است که بعدها به پارسیان هند معروف شدند. در خصوص مهاجرت ایرانیان به هندوستان، تاریخی از زمان قدیم موجود نیست، مگر رسالهٔ مختصری در نظم فارسی نسبتاً قدیم، مشهور به «قصّهٔ سنجان» که داستان مهاجرت گروهی از زرتشتیان ایران پس از فتحِ اعراب را بازگو می‌کند.

این مقاله سعی دارد ضمن استناد به اشعار قصّهٔ سنجان، کیفیّت مهاجرت پارسیان و رویدادهای مهمّ آن را مورد بحث و بررسی قرار دهد.

کلید واژه‌ها:

قصّهٔ سنجان، زرتشتیان، پارسیان، هندوستان

۱- عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد خوی

۲- عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد خوی

مقدمه

با بعثت نبی‌اکرم(ص) تحوّلات عظیمی در کلّ جهان صورت گرفت، در این میان ایرانیان وقتی ندای توحید را شنیدند دسته دسته به سوی اسلام گرویدند، طبیعی است که در تغییرات سیاسی و دینی عدّه‌ای مقابل دین جدید قدّ علم کنند و مانع بروز چنین تغییراتی شوند، همین امر در ایران نیز صورت گرفت، با ورود اسلام به این سرزمین جمع کثیری از مردمانش مسلمان شدند، ولی در بین این خیل عظیم، گروهی در همان دین قبلی باقی ماندند و عدّه‌ای دیگر جلای وطن کردند تا در سرزمینی دیگر بتوانند آداب و رسوم قبلی را حفظ نمایند و به اصطلاح خود هویّت دینی آباء و اجدادی را حفظ کرده برای آیندگان نگه دارند. مقصد این مهاجران ایرانی هند، چین و یونان بود، ولی در این هجرت، مهاجران به هند رفته، توانستند هویّت ملّی خود را حفظ نمایند و ایرانی باقی بمانند؛ این مهاجران تحت تأثیر روحیّهٔ مسالمت‌آمیز خود و هندوها توانستند با تعاملات خاص، هویّت باستانی را حفظ نموده، روند قبلی خود را در هند ادامه دهند. ایرانیان مهاجر در سیر تاریخی مهاجرت فراز و نشیب‌های زیادی را طی کردند تا اینکه پس از مدّت‌ها در به‌دری سرانجام شهر بمبئی را به عنوان مرکز اصلی انتخاب کردند.

در خصوص این مهاجرت و کیفیت آن از گذشتهٔ دور، تاریخ مدوّنی به نظم و نثر فارسی وجود ندارد در واقع در نقل تاریخ مهاجرت پارسیان، وقفهٔ زیادی واقع شده‌است. قدیمی‌ترین اثر، رسالهٔ اندکی است به صورت نظم که مشهور به «قصّه سنجان» می‌باشد. سرایندهٔ آن موسوم است به بهمن کیقباد، پسر دستور هرمز دیار سنجانا. از نوشته‌های پارسیان چنین برمی‌آید که بهمن کیقباد از خاندان معروف بسیار بزرگ و دانشمند بوده‌است.(پورداود،۱۹۳۸م: ۲)

در این مقاله تاریخ مهاجرت پارسیان به هند با استناد به این نظم قدیمی تبیین خواهد شد.

قصّهٔ سنجان

قصّهٔ سنجان، داستان مهاجرت گروهی از زرتشتیان ایران پس از گشوده شدن ایران به وسیله مسلمانان به هندوستان است. این گروه از سنجان، که از توابع خواف در خراسان بود، به تدریج به سوی جنوب شرقی ایران کوچ کرده، سرانجام پس از زد و خوردی که با اعراب داشتند شکست خوردند و در جزیرهٔ هرمز پناه گرفتند؛ امّا اعراب پس از اندک زمانی به این جزیره نیز دست یافتند. زرتشتیان به ناچار با کشتی راه هندوستان را پیش گرفتند و نهایتاً به سلامت به هند رسیدند. آنان در سرزمینی که سکونت گزیدند آن را به یاد سرزمین از دست رفته‌شان «سنجان» نامیدند. (کیقباد ، ۱۶۰۰ م : ۶)

داستان این مهاجرت بعدها توسط فردی به نام بهمن کیقباد به صورت شعر نقل گردیده و امروزه به عنوان «قصّهٔ سنجان» معروف شده‌است. شاعر اهل نوساری و از خانواده روحانی است که پدرانش دستور دین و به نیکونامی بلند آوازه بوده‌اند. (پورداود، ۱۹۳۸ م :۲)

بهمن کیقباد در این منظومه، خود را چنین معرفی می‌کند:

من آن مسکین که بهمن هست نامم — به نوساری بود رخت و مقامم
دگر می‌دان که بابم کیقباد است — دلش در یاد ایرانشاد شاد است
پدر بودش که هرمزد یار دستور — مقامش در گرو ثمان باد پرنور
لقب سنجانیش دانی تو ای یار — به هر دانش شده سنجیده در کار
از آن دانش لقب سنجانه بودست — که او در کار دین حکمت نمودست
دگر دستور دین نامش نهادند — به هر جا راه دین از وی گشادند
(کیقباد،۱۶۰۰م:۱۱)

سرایندهٔ «قصهٔ سنجان» در این منظومه، تاریخ خاتمهٔ سرودهٔ خود را روز خجسته‌ای از یک ماه خجسته معرفی می‌کند و پایان آن را در سال ۹۶۹ یزدگردی مطابق با ۱۶۰۰ میلادی و در خرداد روز از ماه فروردین می‌داند: (پورداود، ۱۹۳۸ م :۳)

نه و شست است و نه سد یزد جردی — سنه کاین قصّه شد خامه نوردی
به فروردین مه و در روز خرداد — شد این ابیات آخر از ره داد
من این قصّه نوشتم کردم اتمام — ز ایزد داد خود جستم سرانجام
(کیقباد ، ۱۶۰۰ م : ۱۲)

روشن است که ششمین روز از هر ماه، به نام امشاسپندهئوروتات یا خرداد است. روز خرداد از ماه فروردین روزی مقدّس و بزرگ در سنّت زرتشتیان به شمار می‌رود و نوروز بزرگ خوانده شده و روز فرهگین و فرح‌زایش زرتشت می‌باشد.

از محتوای اشعار قصّهٔ سنجان چنین برمی‌آید که سرودن این اشعار هم زمان با ایّام پیری کیقباد بوده‌است:

چه عذر آرد به درگه بهمن پیر — که در خدمت بسی کردست تقصیر
در این گیتی رهایی از توماراست — چرا از دیگران مخلص کنم خواست
جوانی رفته و پیری رسیده — سهی سروم به جنّت سرکشیده
ز مسکینانست مسکین بهمن پیر — تو یاور باش و هر جا دست او گیر

(همان:۱۳)

دربارهٔ منبع دریافت داستان مهاجرت پارسیان به هند نیز، بهمن کیقباد در منظومهٔ خود اشاراتی دارد و اعلام می‌کند که این قصّه را از موبد و دستوری مورد وثوق و عالمی مشهور شنیده و سپس آن را به نظم درآورده‌است؛ همچنین متذکّر می‌شود که اصل داستان مفصل بوده‌است و وی در نقل آن به اختصار سخن گفته و حدود یک صدم آن را نقل کرده‌است:

کنون بشنو شگفتی داستانها — ز گفت موبدان و باستانها
شنیدستم من از دانای دستور — که همواره به خوبی بود مشهور
همو زند و اوستا خوانده بودی — ز خود اهریمنان را رانده بودی
به شهرش در عیان می‌بود دستور — از او بودست دین پیوسته پر نور
در آن ایّام حکمش بر همه کس — برفتی و بکردی کار دین بس
به شهر خویشتن کاستاد بودش — به شاگردان دل و جان شاد بودش
زگفت باستان این داستان گفت — نهانی رازهای راستان گفت
همان دستور این قصّه به من گفت — ورا نیکی همیشه باد هم جفت

(همان:۱۳-۱۴)

جایگاه ادبی اشعار قصّهٔ سنجان

از بررسی اشعار قصّهٔ سنجان می توان دریافت که اشعار قصّهٔ سنجان ارزش ادبی ندارد بسیار خام و سست است. البتّه طبیعی است که پس از نهصد سال اقامت در هندوستان زبان

فارسی دارای لطافت بومی نخواهد بود و رنگ و روی دیگری می گیرد.(پورداود، ۱۹۳۸: ۴) به همین دلیل بهمن کیقباد از خامی و سستی اشعار خویش عذر می خواهد و به صراحت خود را عاری از این هنر می‌خواند:

به که رو آورم گر تو برانی — کجا پرّم که خز تو نیست ثانی
خجل گشتم ز خامی سخن‌ها — ندارم بهرهٔ زین گونه فن‌ها
به پیشت آمدم با عذر خواهی — که داری تو همیشه پادشاهی

(کیقباد ، ۱۶۰۰م : ۱۵)

این منظومهٔ داستانی، با وزن مفاعیلن مفاعیلن فعولن ؛ و در بحر هزج مسدّس محذوف سروده شده است. منظومهٔ حاضر از نظر ادبی و استفاده از صنایع لفظی و معنوی ، در سطح کاملاً متعادل و متوسطی قرار دارد که از آن میان می‌توان به موارد معدود زیر اشاره کرد :

الف : صنعت تضادّ

جوانی رفته و پیری رسیده — سهی سروم به جنت سر کشیده

ب : جناس مضارع

ز گفت باستان این داستان گفت — نهانی رازهای دلستان گفت

ج : تنسیق الصّفات

مر او را نام جادی رانه می بود — سخی و عاقل و فرزانه می بود

(همان : ۱۸)

با توجه به اینکه این اشعار به زبان ساده است و گزارش داستان می باشد؛ لذا زبان صریح و مستقیم است و از آرایه های ادبی و صور خیال کم‌تر بهره جسته است. از نظر بُعد ادبی موقعیّت شاعر پایین است چون هدف اصلی سراینده با توجه به ابیات موجود بیشتر آفرینش ادبی نبوده است بلکه بیان یک جریان و داستان تاریخی است.

تشبیه در اثر موجود، بسیار کم است؛ لذا با توجه به ابیات موجود استفاده از تشبیه بسیار محدود است و قابل اظهار نظر نمی‌باشد.

رسم الخط مطابق معیارهای نگارش امروزی می‌باشد و در حدّ تقریباً قابل قبول و املاء و سجاوندی متن مناسب می‌باشد.

این اثر تقریباً در سبک شاهنامهٔ فردوسی است با این تفاوت که وزن حماسهٔ فردوسی بحر متقارب امّا این اثر در بحر هزج می‌باشد که خود باعث ایجاد موسیقی قوی در کلام شاعر شده است.

با توجه به اینکه منظومهٔ قصّهٔ سنجان یک اثر حماسی است و شاعر هنگام سرودن آن به شاهنامهٔ فردوسی و آثار حماسی بعد از او توجه داشته؛ با عنایت به ویژگی‌های زبانی و ادبی می‌توان این سبک را نوعی سبک بازگشت ادبی در نظر گرفت که آن هم بلافاصله مدّتی بعد از پایان سبک هندی دورهٔ حیات خود شاعر با مراجعه به آثار گذشتگان در ادبیّات فارسی مرسوم می‌گردد؛ بنابراین اثر مزبور را می‌توان یکی از نمونه‌های آغازین این سبک ادبی در ادبیّات فارسی دانست.

پارسیان

پارسیان، جمع پارسی در لغت به معنای اهل پارس(ایران) است که معمولاً برای نامیدن زرتشتیان هند به کار می‌رود. پس از فتح ایران به دست مسلمانان، اسلام به جای آیین زرتشتی، دین رسمی شد و به تدریج بسیاری از زرتشتیان به اسلام گرویدند. شماری از آنان که بر این دین کهن مانده بودند، طی سده‌های بعد به سبب فشارهای اجتماعی و سیاسی به سرزمین هند کوچیدند و پس از استقرار در آنجا جامعه‌ای موسوم به پارسیان بنیاد نهادند که نقش قابل توجهی در حفظ دین زرتشتی و تحوّلات اقتصادی و اجتماعی هند ایفا کرد.(بهرامی،۱۳۸۳: ۵۰۸/۱۳)

برخی از محقّقان، پارسیان را اختصاص به مهاجران زردشتی به هند نمی‌دانند و معتقدند که پارسیان نام جامعهٔ زرتشتیان خارج از ایران، به ویژه هند است. و از نظر لغوی این واژه از پارسیگِ پهلوی، به معنای «ساکن فارس» و «ایرانی» گرفته شده‌است.(منفرد،۵،۱۳۷۹/۳۸۹) به همین سبب نیز عدّه‌ای در تاریخ این گروه به پارسیان در پاکستان، چین، آفریقا و اروپا اشاره کرده‌اند(ر.ک: همان: ۳۸۹/۵–۴۰۰)

شاهنامه فردوسی، آئین اکبری شیخ‌ابوالفضل و تاریخ فرشته، از پادشاهان و سرداران ایران در هند، در دوران پیشین صحبت می‌کنند. در مهاباراتا، ریگ‌ویدا و کتب دینی هندوان ،

به پارسیان و پارتیان اشاره شده است. ابراهیم نوه امیرتیمور، از روی یادداشت‌ها و اسناد خبرنگاران تیموری اثری تدوین کرده و در آن از گبران و مجوسان و ثنویه یاد می‌کند، که در سند، بطنیر، پانی پت، دهلی، میرتهه و جمون به اتّفاق هندوان برای مقابله با سپاهیان تیمور به دفاع می‌پرداخته‌اند.(شهمردان،۱۳۶۳،۳۰۷) گویا از زمانهای دیرین هندوستان پناهگاهی بود برای عدّه‌ای که ناچار می‌شدند از موطن اصلی خود بیرون آیند؛ از آن جمله فریدون شاه اسطوره‌ای ایرانیان ؛ فردوسی در مورد فرانک، مادرشاه فریدون که برای تأمین جان فرزند شیرخواره خود از خطر ضحاک خونخوار او را به هند می‌فرستد، چنین می‌گوید:

دوان ما در آمد سوی مرغزار — چنین گفت با مرد زنهار دار
که اندیشهٔ در دلم ایزدی — فراز آمده‌ست از ره بخردی
همی کرد باید کزین چاره نیست — که فرزند و شیرین روانم یکیست
ببرّم پی از خاک جادوستان — شوم تا سر مرز هندوستان
شوم ناپدید از میان گروه — برم خوب رخ را به البرز کوه
بیاورد فرزند را چون نوند — چو مرغان بران تیغ کوه بلند
یکی مرد دینی بران کوه بود — که از کار گیتی بی اندوه بود
فرانک بدو گفت ای پاک دین — منم سوگواری ز ایران زمین
بدان کاین گرانمایه فرزند من — همی بود خواهد سر انجمن
ترا بود باید نگهبان او — پدر وار لرزنده بر جان او
پذیرفت فرزند او نیک مرد — نیاورد هرگز بدو باد سرد

(فردوسی ،۱۳۷۷ : ۲۱)

دربارهٔ اقامت و آمد شد پادشاهان و سرداران ایران به هندوستان و چین آمده‌است که «جمشید شانزده سال در کابل بسر برد و نهفته می‌داشت، چون بر زبان‌ها افتاد شبی به هندوستان گریخت.

شبی تیره چون روی زنگی سیاه — نشاندم دم دود بر روی ماه

چنـان تیـره گشـتی کـه از لـب خـروش — ز بــس تیرگــی ره نبــردی بگــوش
(شهمردان،۱۳۶۳ش، ۳۵۹-۳۶۰)

و چندی در میان سپاهیان بسر برد و چون نزدیک بـود آشـکارا گـردد، از راه بنگالـه بـه چین گریخت و در آن راه به دست پژوهندگان ضحاک افتاد. ضحاک ابن‌مرداس نیز چند بار به هند رفته، اسدی گوید:

همـان سـال ضـحاک کشـور سـتان — ز بابــل بیامــد بــه کابلســتان
بــه هندوســتان خواســت بــردن ســپاه — کــه رفتــی بــدان بــوم هــر چنــد گــاه
(همان)

ورود اسلام به ایران

سرزمین ایران در گسترهٔ تاریخ ، حوادث عظیم و طاقت‌فرسایی به خود دیده‌اسـت ولـی هر بار این اتّفاقات زمینهٔ رشد آن را مهیا کرده‌است. در این میان می‌بایسـت از روحیـهٔ ایرانیـان سخن گفت که بسیار مقاوم و ستودنی است؛ به هر حال این سـرزمین در سـیر تـاریخی خـود اقوام مختلفی را در خود حلّ کرده و آنان را ایرانی به بار آورده‌است ولی بـا همـهٔ ایـن احـوال اسلام ایران را ایرانی‌تر و اسلامی‌تر کرد؛ چنانکـه امـروزه ایـران در جهـان اسـلام از نظـر بعـد فرهنگی بسیار قوی است. پس از پشت سرگذاشتن ایران باستان بـه دوران اسـلامی مـی‌رسـیم دورانی که حملات مسلمانان باعث دگرگونی در نظام سیاسی و اجتماعی و دینی شد.

در مورد نبردهـای مسـلمانان و ایرانیـان داسـتانهای گونـاگون و شـگفت‌انگیـزی گفتـه شده‌است؛ در این میان جنگ نهاوند سرنوشت‌ساز و قطعی بود که کار ایران را یک سـره کـرد. درکتاب «فتوح البلدان»آمده اسـت: «چـون در سـال ۱۹ هجـری یزدگـرد از طهـران گریخـت، پارسیان خاصّه اهل ری و قومس و اصفهان و همدان و نهاوند و دینور، نامه به یکدیگر نوشتند و سرانجام در سال ۲۰ هجری نزد یزدگرد فراهم آمدند، یزدگرد مردانشاه ابروبند(ذوالحاصـب) را سپهسالار ایشان گردانید. درفش کاویان را نیز بیاوردند عدّهٔ مسلمین در آن روز شصت هـزار یا به قولی ۱۰۰هزار مرد بود و عمّاربن یاسر به عمر نامه نوشته بـود و وی را از حـال پارسـیان

آگاه گردانیده بود. عمر نخست خواست که خود به جنگ ایشان رود لیکن ترسید که امور تازیان در نجد و دیگر جای‌ها پریشان گردد. وی را اشارت کردند که جنگجویان شام را از شام بخواند و یمانیان را از یمن، باز ترسید که رومیان شوریده به سرزمین‌های خویش بازگردند و حبشیان بر یمن چیره شوند. پس نامه به اهل کوفه نوشت و فرمان داد که دو بهره از سپاه ایشان به جنگ رود و یک بهره بماند تا از شهر و کشور خویش محافظت کند؛ از مردمان بصره نیز گروهی برگزیده روانهٔ نبرد کرد و سپس به نعمان‌بن عمروبن مقرن مزنی که با سانب‌بن اقرع ثقفی بود نامه نوشت و سپهسالاری را به وی داد و گفت اگر از پای درافتد حزیفه‌بن یمان امیر سپاه شود، اگر وی نیز از پا درافتد، جریربن عبدالله بجلی امیر سپاه است، اگر وی نیز افتد مغیره‌بن شعبه فرماندهی به دست گیرد و اگر مغیره نیز کشته شود اشعث‌بن قیس امیر است». (بلاذری،۱۳۳۶: ۷،/۶)

بدین صورت این لشکر بدون تجهیزات ولی نیرومند با قدرت ایمان به سوی ایران رهسپار شدند تا شیرازهٔ بزرگترین تمدّن جهان آن روز را از هم بپاشند و به جای آن تمدّنی جدید با دیدگاهی نوین بوجود آورند. البتّه در این تمدّن جدید اندیشه‌های معنوی اسلام و روحیهٔ ایرانیان بیشترین سهم را داشت که با تلفیق بُعد الهی و مادّی تمدّن عظیم اسلامی ـ ایرانی شکل گرفت.

مهاجرت پارسیان به هند

از نظر تاریخی هنگامی که مسلمانان ایران را فتح کردند، بخش اعظمی از ایرانیان چون دین اسلام را متعالی و سعادت بخش یافتند با آغوش باز اسلام آوردند. برخی از زرتشتیان نیز مقاومت کردند، لکن به تدریج به سمت هرمز کوچ نموده در آنجا ماندگار شدند.

ابـا دسـتور و بهـدین یگانـه　　　بسـوی شـهر هرمـز شـد روانـه

(پورداود،۱۹۳۸م:۵)

ولی آنجا نیز نتوانستند مقاومت کنند و بدین ترتیب سوار بر کشتی راهی هندوستان شدند:

زن و فرزند در کشتی نشاندند **بسوی هند کشتی تیز راندند**

چو کشتی سوی هند آمد یکایک **بدست افتاد لنگر وار بیشک**

در آن بودند بهدین نوزده سال **شده آخر منجم زد یکی فال**

(همان)

پارسیان فقط نوزده سال در منطقه دیپ سکنی گزیدند و بنا به صلاحدید منجمان و مؤبدان، آن سرزمین را به مقصد «گجرات» ترک کردند و بعد از گذشتن از طوفان‌های پیاپی دریا و با توسل به نذر و نیاز سرانجام به «گجرات» رسیدند و با هماهنگی حاکم آنجا در منطقه‌ای که بعدها به «سنجان» نام گرفت ماندگار شدند.

ز یمن آتش بهرام فیروز **از آن سختی همه گشتند بهروز**

چنین حکم قضا شد هم از این پس **سوی سنجان رسیدند آن همه کس**

(همان)

در دایرۀالمعارف بزرگ اسلامی نیز قصّۀ مهاجرت زرتشیان چنین بازگو شده‌است: «گروهی از زرتشیان که حدود یک قرن، در نواحی کوهستانی پناه جسته بودند به شهر هرمز در کرانه‌های جنوبی ایران رفتند و پانزده سال در آنجا ماندند و سپس با کشتی راهی هند شدند. اینان نخست در جزیره دیو یا دیپ(در جنوب ساور شتره) پیاده شدند پس از نوزده سال اقامت در این جزیره و فراگیری زبان گجراتی، و احتمالاً به سبب افزایش تهدید و امکان دست یافتن مسلمانان بدانجا، بار دیگر سوار بر کشتی شدند و در ساحل غربی هند، در گجرات فرود آمدند. پارسیان معتقدند که نیاکان ایشان در بهمن روز(روز دوم) تیر ماه سال ۹۹۲ ویکرم سموت هندی، برابر با ۹۳۶ میلادی به ساحل گجرات رسیدند. اینان با اجازۀ راجه جادی دانا، همان جا مقام گرفتند و آنجا را به نام زادگاهشان «سنجان» نامیدند.(بهرامی،۱۳۸۳: ۵۰۶/۱۳)

سراینده داستان مهاجرت پارسیان بعد از رسیدن زرتشتیان به منطقهٔ گجرات، داستان را اینگونه ادامه می‌دهد که در آن منطقه(گجرات) راجهٔ مهربان و نیکومرامی حکومت می‌کرد. وی ایشان را با عنوان «جاوی رانه» معرفی می‌کند:

یکی را جای نیک آن جای بوده   سر خود را به پاکی در گشوده
مراو را نام جاوی رانه می‌بود   سخّی و عاقل و فرزانه می‌بود
(کیقباد، ۱۶۰۰م: ۱۸)

بعد از ورود پارسیان به منطقهٔ گجرات، حاکم آنجا بر آن شد تا با «دستور» و بزرگان آن گروه گفت وگوهایی کند، باشد که از اهداف‌شان آگاهی یابد. پس از گفت‌وگو، چون غلّ و غشّی در آنان نیافت، اعلام کرد که در صورت پذیرفتن شرائط اقامت مانعی برای سکونت و ماندگاری آنها نباشد؛ از جملهٔ شروط این بود که آنان بایستی در زبان، ملک‌داری و پوشاک زنها، رسوم هندوان را شعار خود سازند. همچنین بایستی ابزار جنگی را بدور انداخته و خلع سلاح شوند. چون «دستور» این پیشنهادها را پذیرفت، راجه اقامت برای آنان را صادر کرد. و از آن به بعد، پارسیان مدّت سه سده در سنجان، با کمال آزادی و آسایش به سر بردند و در این مدّت کم‌کم در سرزمین پهناور هند پراکنده شدند.

همه هندوستان را یار باشیم   سر خصمانت را بر جا بپاشیم
یقین دانی که ما یزدان پرستیم   برای دین ز درونداد برستیم
(حقیقت، ۱۳۸۴: ۱۶۶)

در طول تاریخ اقامت زردتشتیان در هند چهل و پنج آتشکدهٔ بزرگ و مهمّ در سراسر هند مستقر نموده‌اند که چهار آتشکدهٔ بزرگ به اضافه چهل و یک آتشکدهٔ کوچکتر در شهر مومبای و مناطق اطراف آن فعّال است.(ویکی‌پدیا، ۲)

برخی از نویسندگان آورده اند: «در بدو ورود تا قرن‌ها، پارسیان همانند ایرانیان باستان به کار کشاورزی و آداب و رسوم مذهبی، روزگار را به آسودگی طی می‌نمودند و با زبان و ادبیّات گجراتی نیز آشنا شدند ولی زبان فارسی را نیز همیشه با علاقه و دل بستگی هر چه

تمام تر در میان خود حفظ نمودند. این سنّت نیکو تا امروز نیز حفظ شده‌است. یعنی در هر خانوادهٔ پارسی در میان خود دست کم یک جلد شاهنامهٔ فردوسی و یک دیوان حافظ به زبان پارسی خواهید یافت.»(شهمردان،۱۳۶۳: ۷۷)

دربارهٔ کیفیّت آشنایی پارسیان هند با زرتشتیان ایرانی در سده های بعدی(بعد از مهاجرت) نقل شده‌است: «تا قبل از ۸۴۶ زرتشتیان ایران از وجود زرتشتیان در هندوستان بی‌اطلاع بودند؛ شاید آگاهی از وجود یکدیگر بواسطهٔ سفرنامه‌های جهان‌گردان صورت گرفته باشد... در این سال فرستاده ای به نام نریمان هوشنگ از سوی پارسیان هند روانه یزد شد و یک سال در ایران ماند و همکیشان ایرانی را از اوضاع و احوال پارسیان هند مطّلع ساخت. (اردشیری، بی‌تا: ۹)

پارسیان در هندوستان

از نظر تاریخی پارسیان پس از سیصد سال اقامت در سنجان در شهرهای دیگر گجرات متفرّق شدند. گروهی به بانکانیر و بهروج، کسانی به بریا و انگلیسر، برخی به نوساری و چمپانیر رفتند. از خانوادهٔ دستوران فقط خوش منست با پسرش خجسته در سنجان ماند. پانصد سال پس از دخول اسلام در هند چمپانیر بدست مسلمانان افتاد. سلطان محمود سردار نامی خود «الفخان» را برای تسخیر سنجان فرستاد.(پور داود ، ۱۹۳۸م :۱۳) راجای هند، موبدان و پیربدان و بهدینان را به یاری خویش خوانده گفت:

در این کارم کمر بندید یکسر — بجنگ اندر شما باشید رهبر
گر احسان نیاکان بر شمارید — سر از شکرانه بیرون بر میارید
پس آنگه داد پاسخ موبد پیر — از این لشگر مشو ای رای، دلگیر

(همان)

زردتشتیان آماده جنگ شدند. هزار و چهارصد تن از آنان به زیر سلاح رفتند و بسر کردگی سپهبد خود، اردشیر در ردیف سپاه هند و در مقابل لشگریان الفخان ایستادند. سه روز و شب

جنگ دوام داشت. سردار سلطان محمود شکست یافته روی از معرکه بگردانید. دگر باره لشکر بیکران برانگیخت. آواز کوس هماوردان را بمیدان رزم می‌خواند؛ پس از چندی زد و خورد خونین اردشیر زخم منکری یافته از پای درافتاد و نهایتاً شکست نصیب آنان گردید.

دریغا آن سپهدار دلاور / که بر بادش زمانه داد آخر

چو بخت شوم خشم آرد بدآنجا / بسان موم گردد سنگ خارا

(همان: ۱۳-۱۴)

علی‌رغم مهاجرت‌های پی‌درپی پارسیان، آنان آداب و رسوم خود را حفظ نمودند. در حقیقت مهاجرات زرتشتیان ایران به علّت حفظ هویّت اصیل و پویایی آن از مثبت‌ترین هجرت‌ها شمرده شده‌است که در آن قومیّت و ملیّت و رسوم دینی به طور کامل حفظ شده‌است، به گونه‌ای که توانستند جمعیّت خود را در آن محیط بستهٔ طبقاتی به طور قابل توجّه افزایش دهند و تأثیرگذاری خاصّی بر طبقات هندوها داشته باشند. امّا ارتباط بیش از حدّ با استعمار انگلیس تا حدّی اعتبار آنان را زیر سؤال بُرد هر چند خودشان این امر را بُعد مدارا بدانند ولی اگر مدارا هم باشد خارج از حدّ است که درآن با دشمنان سیاسی یک کشور غاصب مسامحه صورت گرفته است.

«پارسیان همانند زرتشتیان ایران آداب و رسوم مشترکی دارند، دلیل این امر ریشهٔ واحد می‌باشد که در طی سالیان متمادی مهاجرت، ارتباط تنگاتنگ حفظ شده و آداب و رسوم، تفاوت چندانی ندارد. تنها اختلاف با اهمیّتی که بین ایشان موجود است اختلاف در مسأله گاه‌شماری و تقویم است». (مشکور،۱۳۷۷: ۱۰۷)

حضور پارسیان در هند، دست‌کم در اصلاح بخشی از هندوستان تأثیر گذار بود، مثلاً در بمبئی هندوستان، هر چند که نسبت به جمعیّت انبوه آنجا پارسیان در میان هندوان در اقلیّت بودند ولی قسمت بزرگی از آبادی بمبئی از پرتو پارسیان است. کلیّهٔ مملکت وسیع هندوستان از خدمات شایان آنان بهره‌مند است. در میان آنان سرمایه‌داران بسیار بزرگ و تجّار درجهٔ اوّل پیدا می‌شد. پارسیان در آغاز ورودشان به هندوستان به فلاحت پرداخته، سپس به نساجی روی آوردند. امروز به کارهای عمدهٔ تجارتی و کارخانه و صنایع اشتغال دارند. یکی از مستشرقین فرانسوی به نام

منانت(menant) دربارهٔ جایگاه پارسیان هند می‌گوید:«پارسیان مؤثّرترین عوامل تمدّن و ترقّی می‌باشند».(پورداود،۱۹۳۸: ۲۴-۲۵)

سرایندهٔ قصّهٔ سنجان نیز در بیان برخی اصلاحات، در شرح حال مردی بزرگ که اصلاحاتی در امور پارسیان پدید آورد، و بخشنده و کریم و مردم‌دار و دین پرور بود، داد سخن می‌دهد. نام او چانگا بوده و در نگاه داشت نشانه‌های دین چون کشتی و سدره اهتمام می‌داشته و از مال خود بی‌دریغ بخشش می‌کرده‌است. هم‌چنین در اجرای تشریفات و جشن‌ها ساعی بود ؛ نکته‌ای که سراینده در این ضمن بیان می‌کند، تاریخی است از برای جشن سده که در آذر روز از ماه‌آذر برپا شده‌است:

در آن گاهش یکی جشن سده بود — به شهر با سده آتشکده بود

به ماه آذر و در روز آذر — همان جشن سده بود ای برادر

(کیقباد،۱۶۰۰م:۲۲)

سرایندهٔ قصّهٔ سنجان در پایان داستان به نام و نشان نیاکان خود پرداخته و ابیاتی سروده‌است و بدین ترتیب داستانی را که سینه به سینه نقل می‌شده در قالب مثنوی برای آیندگان به یادگار نهاده‌است.

نتیجه گیری

۱ـ در بررسی تاریخ مهاجرت پارسیان روشن می‌شود که برخی از آنان بعد از ورود اسلام به ایران به دلیل عدم پذیرش اسلام و برای حفظ آیین و رسوم خود، ایران را به مقصد هندوستان ترک کردند و آنجا را محل سکونت خود انتخاب نمودند.

۲ـ از تاریخ مهاجرت پارسیان، اثر مکتوب از گذشته در دسترس نیست و تنها اثر قدیمی، داستان منظومی است که قصّهٔ مهاجرت گروهی از زرتشتیان ایران را به هندوستان پس از گشوده شدن ایران به وسیله مسلمانان نقل کرده‌است. که این اثر منظوم به نام « قصّهٔ سنجان» معروف شده‌است.

۳ـ قصّهٔ سنجان، که توسط فردی بنام بهمن کیقباد و به صورت شعر نقل شده، جریان مهاجرت پارسیان و کیفیّت سکونت و ماندگاری آنان را به همراه آداب و رسوم زرتشتیان ایرانی مهاجر به تصویر می‌کشد.

۴ـ این اثر، هر چند از نظر ادبی دارای ایرادات و اشکالاتی بوده و خام و سست است و طبیعی است که پس از نهصد سال اقامت در هندوستان زبان فارسی دارای لطافت بومی نخواهد بود و لکن از منظر دیگر رنگ و بوی خاصّی دارد و خصوصاً از نظر تاریخی حائز اهمیّت می‌باشد.

منابع و مآخذ

۱- اردشیری، ماهیار،(بی‌تا)، تاریخ و فرهنگ زرتشتیان اردکان، چاپ اوّل.
۲- بهرامی(۱۳۸۳ش)، دائره‌المعارف بزرگ اسلامی، بنیاد دائرهٔ المعارف اسلامی، تهران ، چاپ اوّل .
۳- بلاذری، امدابن یحیی،(۱۳۶۷ش)، فتوح‌البلدان، مترجم محمّد توکّل، انتشارات نقره ، چاپ اوّل.
۴- پورداود، ابراهیم،(۱۹۳۸م)، ایرانشاه، بمبئی، انجمن زردشتیان ایران، چاپ اوّل.
۵- حقیقت ، عبدالرّفیع،(۱۳۸۴ش)، مهاجرت تاریخی ایرانیان، انتشارات کومش، چاپ اوّل .
۶- شهردان، رشید،(۱۳۶۳ش)، تاریخ زرتشتیان، انتشارات فروهر، تهران ، چاپ اوّل.
۷- فردوسی، ابوالقاسم(۱۳۷۷ش) شاهنامه، نشر قطره، تهران، چاپ اوّل.
۸- کیقباد، بهمن،(۱۶۰۰م)، قصّهٔ سنجان، ویراسته هاشم رضی، سازمان انتشارات فروهر، چاپ اوّل.
۹- مشکور، محمّدجواد،(۱۳۷۷ش)، خلاصه‌الادیان، انتشارات شرق، چاپ اوّل.
۱۰- منفرد، افسانه،(۱۳۷۹ش)، دانشنامه جهان اسلام، بنیاد دائرهٔ المعارف اسلامی، تهران ، چاپ اوّل. ۱۱- ویکی‌پدیا، (بی‌تا)، پارسیان هند، مقاله اینترنتی.